

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود درباره احکام وضعی و تکلیفی که یک مقدار هم طول کشید دیگه برای تطبیق بحث گفتیم متعرض کلمات مرحوم محقق اصفهانی قدس الله سرّه بشویم. عرض کردیم مرحوم محقق اصفهانی برای این مطلب یک تحلیلی را اقامه فرمودند، البته یک مقداری از دور شروع کردند به اصطلاح ما، از بحث جواهر و اعراض و امور انتزاعی و اعتباری و اعتبارات عقلی و یک مقداری از دور شروع کردند تا به مطلب برسند، مطلبی که این جا رسیدیم این بود که ایشان فرمودند این بود که به این جا رسیدیم که ایشان فرمودند که مما ذکرنا تبیین امران أنّ الأمر الانتزاعی مجعول بالعرض، لا مجعول بالتبع

امر انتزاعی جعلش، حالا چه تکوینی باشد چه تشریعی باشد جعل بالعرض دارد به خلاف، و جعل بالتبع نمی گویند. عرض کردیم مثل این که می گویند جری المیزاب، این جری المیزاب در واقع یک نوع مجاز است، در حقیقت عرض کردیم حالا ایشان تعبیر روشنی نفرمودند، ایشان فرمود لا جعل له بالحقیقة، به این مقدار، عرض کردیم مجعول بالعرض اصطلاحاً آنی است که عنوان یک نوع مجاز و یک نوع تعبیر ادبی است، واقعیتی ندارد اصلاً، مثل جری المیزاب، به خاطر این که مثلاً ما در فارسی هم می گوئیم باران زیاد آمد که ناودان ها راه افتاد، در حقیقت آب راه افتاد، مجعول بالتبع مثل این که می گوید من تهران رفتم، در حقیقت این ماشین یا الاغ یا حیوانی که بوده باهاش رفتم لکن به هر حال خود ایشان هم تهران رفته بود یعنی این جور نیست که، یعنی از قم بوده تهران رفته، این را یکی را مجعول بالتبع می گویند و یکی را مجعول بالعرض، البته عرض کردم این مطلبی را که ایشان فرمودند در امور حقیقی است، مهمش این قسمت و من ذلک من تشریعیات، در تشریعیات هم همین طور است

فإن وجوب المقدمة مجعولٌ بتبع وجوب ذی المقدمة

البته کلمه ذیها گفته شده که از نظر ادبی درست نیست. ذی و ذو این ها اضافه به اسم ضمیر نمی شوند، اضافه به اسم ظاهر می شوند

و آن شعری هم که آمده گفتند شاذ است مثلاً. لکن در کتب اصول إلى ما شا الله، مقدمه و ذیها، ذی المقدمه

فإنه مجعول بتبع وجوب ذیها لا أنه وجوب واحد يُنسب إلى ذی المقدمه بالذات، و إلى مقدمته بالعرض

دیگه من برای این که بعضی نکات از ایشان فوت نشود راجع به ایشان متن کامل

و من الواضح: أن المجعول بالعرض لا جعل له بالحقیقة

جعل ندارد، این تا این جا کلام ایشان.

ما این کلام را دیروز توضیح دادیم عرض کردیم این کلام صحیحی است، ما در باب اعتبارات قانونی هم مجعول، مجعول یعنی

اعتبار، چون می دانید جعل در اصطلاح گاهی به معنای اعتبار است و گاهی هم به معنای تکوین است، در اصطلاح معقول به معنای

تکوین است، در این اصطلاح به معنای اعتبار است، عرض کردیم در امور اعتباریه هم این طور است، ما یک معتبر حالا بگوییم یا

مجعول بالعرض داریم یک مجعول بالتبع داریم، فرقیان این است که همان طور که در امور تکوینی عرض کردیم در امور اعتباری

هم اگر بار حقوقی نداشته باشد بار قانونی نداشته باشد آن را بالعرض می گویند، اگر دارای بار قانونی است و بار حقوقی است آن را

بالتبع می گوییم لکن تبع غیر است، تابع غیر است و کلامی را که از مرحوم آقاضیا خواندیم تعبیر تبع کرده بود که گفتیم توضیحش

را بعد عرض می کنم، همین توضیح کلام مرحوم آقاضیا پس ما در باب اعتبارات قانونی هم یک مجعول بالعرض داریم که عرض

کردیم مراد از مجعول بالعرض آنی که یک نوع تعبیر ادبی است، تعبیر قانونی نیست، ارزش قانونی هم ندارد، یک نوع تعبیر ادبی

است و در مقابل مجعول بالتبع آن بار قانونی دارد، جعل بهش خورده اما جعلش تابع جعل دیگری است، جعل بهش خورده مثلاً در باب

وجوب مقدمه بلکه حرمت ضد هم همین طور است، فرقی نمی کند، ایشان وجوب مقدمه نوشته، حرمت ضد هم همین طور چون ما

بحث وجوب مقدمه و حرمت ضد را تقریبی که کردیم یکیش گرفتیم، گفتیم هر وقت انسان تکلیف به یک عنوان پیدا بکند به آن چه

که، حالا عنوان عام با آن چه که در وجوب با آن تلازم دارد می گویند همین امر هم به آن تعلق می گیرد، با آن چه که در وجود با او

تعاقد دارد، کلمه تعاند که شامل اقسام اختلافات و تنافی ها باشد، هر چی با او تعاند دارد نهی بهش تعلق می گیرد، ما بحث ضد و بحث مقدمه را یکنواخت آوردیم مثلاً عنوانی که بهش امر تعلق گرفته نان بخور، این عنوان دو تا عنوان دیگه هم دارد، یکی چیز هایی که با آن تلازم دارد، بازار رفتن، خب باید بازار برود تا نان بخورد، سوار ماشین بشود تا برود نان بخورد، بگوییم این چون تلازم دارد این هم واجب می شود. عنوانی که واجب شد نان بخورین هم واجب می شود، آنی که تعاند دارد خوابیدن، نماز خواندن، درس خواندن، مشغول نوشتن، مطالعه کردن، خب مطالعه بکند نمی تواند برود نان بخورد، ما اسم این را تعاند گذاشتیم، به جای مسئله ضد آقایان گفتند مسئله ضد، بگوییم آن چه که با او تلازم دارد آن هم واجب می شود، این از نظر اصولی اگر این وجوب را قائل شدیم این وجوب بالتبع است، این بار قانونی دارد یعنی آثار قانونی دارد، وجوب بالعرض نیست، خود مرحوم محقق اصفهانی برای وجوب بالعرض مثال نزدند، من عبارتشان را خواندم دیگه، مثالی برای وجوب بالعرض نزد، من عرض کردم مثال وجوب بالعرض، وجوب اجزاء است روی مبانی ما، وجوب اجزاء بالعرض است چون خب می دانید عده ای از علما مثل مرحوم آقازیا و عده ای وجوب اجزاء را عین وجوب کل می بینند، این یک قول.

قول دیگه وجوب اجزاء را مثل وجوب مقدمه می بینند، این هایی که مقدمه می بینند تبعی می شود، آن هایی که عین کل می بینند اصیل می شود یعنی جعل مجعول بالاصالة است، ما معتقدیم نه جعل به کل تعلق گرفته، آن هایی که جعل است و اعتبارات قانونی است آن تعلق گرفته به عنوان صلوة، شما می گوئید رکوع و سجود ما می گوئیم رکوع و سجود وجوب ندارند، وجوبشان بالعرض است، انتزاع می کنیم از وجوب کل، دقت بکنید، بار قانونی ندارد. آن آقایان دیگه برایش بار قانونی مثلاً می گویند اجزاء وجوبشان به نحو وجوب مقدمی است، اصطلاحاً مقدمات داخلیه بهش می گویند، این می شود وجوب تبعی، آنی که می گوید عین کل است مخصوصاً اشد این ها مرحوم آقازیا قدس الله نفسه، ایشان عین کل می داند، خب باید قائل بشود به جعل استقلالی همچنان که جعل به کل تعلق گرفته به اجزاء هم تعلق گرفته است. ما عرض کردیم خیر جعل اصلاً به اجزاء تعلق نگرفته، به هیچ نحو از انحاء، اگر هم نسبت بدهیم یک نسبت ادبی است، تعبیر ادبی است نه قانونی، این را خوب دقت بکنید! یک بحثی است که پریروز ها هم ما

.....

خواندیم، این بین آقایان متاخر اصولی ما معروف شده که اگر امری به اجزاء خورد خود آن اجزاء یک وحدت اعتباری پیدا می کنند، این ها اجزاء متکثرند دیگه، قرائت هست، ذکر هست، رکوع هست الی آخره، این ها یک وحدت اعتباری پیدا می کنند به لحاظ امر، خود امر یک تکثر اعتباری پیدا می کند به خاطر اجزاء، این را من چند روز پیش گفتم، خیلی معروف است در السنه اصحاب، خیلی این مطلب معروف است که این به اصطلاح امر وحدانی تکثر پیدا می کند به عدد تکثر اجزاء و اجزاء که متکثرند یک وحدت اعتباری پیدا می کند به خاطر وحدت امر، دقت کردید؟ این معروف است، عرض کردیم این دو تا مطلب هر دو عرضی است، قانونی نیست. قانونی امر متکرر نمی شود، قانونی متکثرات جمع نمی شوند، واحد نمی شوند، این بار قانونی ندارد. این یک نوع مجاز است، یک نوع تعبیر مجازی است، یک نوع ادبیات، سر مطلب هم به نحو مختصر چون این زیاد دوران دارد کرارا عرض کردیم، عرض کردیم در باب اعتباریات چه اعتباریات قانونی باشد چه اعتباریات شخصی باشد مثل عقود و نذور، همه این ها اعتبارند، در باب اعتباریات یکی از نکات بسیار بسیار مهم در باب اعتباریات همان مقدار که ابراز می شود اعتبار می شود، چه مقدار ابراز می کنید همان مقدار اعتبار می شود، شما می گوئید واقعه این است، خب واقعه باشد، اعتبار نشده، مثلا در اعتبارات شخصی اگر گفت خانه را فروختم به ده میلیون، مقداری که ابراز کرده خانه، خب این خانه از اتاق تشکیل شده، از حیاط تشکیل شده، از آجر تشکیل شده، از سیمان تشکیل شده، از آلومینیوم و آهن و سقف و این ها تشکیل شده پس بگوئیم آهن هایش را خریدیم به صد هزار تومان، آلومینیوم هایش را به پنجاه هزار، این تحلیل بشود، منبسط بشود، اگر انبساطی هست یک انبساط عرضی است اما این نیست که این بیع من ده تا بیع است، یک بیع است، ده تا بیع نیست، یک بیع است، ده تا انشاء نیست، یک انشاء است، این یک نکته.

خب بگوئید این واقع خانه در خارج متکثر است، برق هست، وسائل برقی هست، آلومینیوم ... باشد! ببینید در امور اعتباری چون اعتبار تصرف است، اعتبار یک نوع تصرف است، در امور اعتباری مقداری که تصرف می کند تابع آن مقداری است که ابراز می شود، این یک قاعده مهمی است عرض کردم، چند بار، دیروز هم ظاهرا عرض کردم باز، اگر آقایان این اصول فلسفه مرحوم آقای طباطبائی را ببینند یک بحثی را ایشان دارد ادراکات اعتباری که این متعارف در فلسفه نبوده، خب یکی از اموری که در ادراکات

اعتباری حاشیه بزنید در باب امور اعتباری به همان مقدار ابراز اعتبار می شود، اگر واقعیت متکثر است این جا تکثری پیدا می شود

لکن عرضا، بار قانونی ندارد، بار حقوقی ندارد، بار انشاء ندارد، شما پنج تا انشاء، پنج تا بیع واقع نکردید، یک بیع واقع شد، اگر

گفت اقم الصلوة یک امر است که به صلوة خورده، خب می گوئید صلوة توش رکوع هست، سجود هست، ذکر هست، سلمنا، نمی

گوییم نیست اما ببینید چی ابراز کرده، همان مقدار که ابراز کرده آن می شود اعتبار، ابراز کرده صلوة، شد اعتبار، اما اگر آمد مثلا

گفت رکوع بکن مثلا، وقتی فلان جا مثلا سجده شکر بکن، خب ابراز به این مقدار اعتبار کرده خود سجده می شود واجب، این یکی

از نکات بسیار بسیار مهم در باب اعتبارات است که خوب دقت بکنید، در باب اعتبارات به همان مقداری که ابراز می کنید اعتبار

می شود لذا همان تفسیری که عرض کردیم کرارا، ما که از یادم می آید پنجاه سال قبل که جامع المقدمات بودیم حالا شاید استاد می

گفت، نمی دانم در کتاب هدایه است، در یکی از این کتاب های جامع المقدمات بود، الانشاء ایقاع المعنی بلفظ یقارنه یا استاد می

گفت یا در کتاب بود، به هر حال این ایقاع المعنی بلفظ یقارنه درست است، همین معناست، عرض کردیم مرحوم آقای اصفهانی یک

عبارتی خواندیم و مرحوم آقاضیا، این ها هم همین معنا را قبول کردند، نوشته ایقاع المعنی، گفتیم لازمه اش این است، بله مرحوم

آقای خوئی اعتقادشان این است که انشاء ابراز اعتبار امر النفسانی، امر اعتبار نفسانی، عرض کردیم مبنای ایشان درست نیست، قابل

قبول نیست، ابراز نیست انشاء، ایجاد است، ایقاع است، حالا به هر حال این که ایشان فرمودند و ذلك من التشریعیات، ما در

تشریعیات دو مثال زدیم، البته ایشان تشریع را که بعد هم خواهد گفت ایشان زده به خصوص تشریع الهی، این بحث ها قانونی است،

اختصاص به تشریع الهی ندارد، اعتبارات شخصیتان مثل بیع و شراء، این اعتبار شخصی است، عقود اعتبارات شخصی اند دیگه، این

کتاب را فروختم به ده هزار تومان، خب درست است این کتاب اوراق دارد، روش نوشته دارد، جلد دارد، جلد مختلف دارد، ورقه های

مختلف دارد، پس این در حقیقت به عدد اوراق این کتاب بیع انشا کردند؟ نه یک انشای واحد است، چرا؟ چون ابراز این طور کرده،

این کتاب را فروختم، تا گفت کتاب همین مقداری که ابراز شد، اگر بگوییم اوراق را هم فروخته کل ورقه، یک بیع اعتباری، این

اعتبار قانونی نیست، این اعتبار ادبی است، فقط انتزاع می کنیم، واقعیت ندارد، واقعیت قانونی ندارد لذا ایشان در تشریعیات وجوب

.....

مقدمه را مثال زدیم ما دو تا مثال هم زدیم، یکی جایی که مجعول بالعرض است مثل بحث وجوب اجزاء، یا وجوب اجزاء در اعتبارات شخصی، یکی جایی که وجوب بالتبع است یا حرمت بالتبع است، فرق نمی کند، آن در باب مقدمه، در باب مقدمه اگر قائل به وجوب بشویم آن وجوب بالتبع است نه بالعرض، آن بار قانونی دارد، اصلاً کسانی که قائل به وجوب مقدمه شدند چون بار قانونی دارد، می خواهد بگوید اگر انجام ندهد مولا وادارش می کند یا اگر انجام داد مولا جلویش را می گیرد، دقت کردید؟ این دو نکته را دقت بفرمایید، اگر دید خوابیده بهش بگو چرا خوابیدی؟ چرا خوابیدی یعنی پاشو برو نان بخر، برو نان بخر و لذا این بحث مطرح شد اگر مشغول نماز شد بهش می گوید چرا نماز میخوانی؟ نماز نخوان! این نماز نخوان موجب بطلان نماز هست یا نه؟ این بحث ضد را برای این مطرح کردند که اگر این ضد جزء عبادات بود آیا اولاً نهی هست یا نه؟ ثانیاً این نهی دلالت بر فساد می کند یا نه؟ دقت فرمودید چی می خواهم عرض بکنم؟ ببینید می گوید نهی هست، این نهی فساد، این ها همه بار حقوقی است، بار قانونی است، اگر نهی هست نهی انتزاعی نیست، نهی تبعی است، نه انتزاعی، نهی است واقعا نهی قانونی است یعنی یک نهی ای است که ارزش حقوقی دارد، چون عرض کردیم ان شا الله بعد چون می آید حالا من اشاره می کنم مهم در باب این جور مطالب فرق بین امر مولوی و ارشادی است چون آقایان ننوشتند این جا ما در ادامه بحث در تحقیق مسئله عرض خواهیم کرد بهترین فارق بین امر مولوی و ارشادی این است که اگر مورد امر اعمال ولایت مولی باشد و شما مخالفت بکنید که در مقابل ولایت مولی، حالا مولی یا ولایت من له الولاية، شما بایستید و کیفر قرار بدهند این می شود مولوی، علامت مولوی بودن وجود کیفر است، وجود عقوبت است، اگر اعمال ولایت نایستادید عقوبت ندارد می شود ارشادی، این دو تا فرقی این است، قوام امر مولوی و قوام امر ارشادی به وجود عقوبت است، سرّ عقوبتش هم به وجود این است که اعمال ولایت مولا را مخالفت کرده، قانون اگر اعمال ولایت کرد و شما جلوی اعمال ولایت او ایستادید و قانون عقوبت قرار داد این می شود مولوی مثلاً می گوید شما با شرکت های فلان کشور معامله نکنید، بعد می گوید اگر معامله کردید مثلاً آن اموال مصادره می شود، این می شود عقوبت، این می شود مولوی

آیت الله مددی: تجری را عرض کردیم چون مباحثش گذشت دیگه، تجری دو تا یعنی اصطلاحات متعدد دارد، یکی دو تا ندارد، یک اصطلاح متعارفش در مقابل معصیت است، اگر مخالفت امر مولی کرد مطابق واقع نبود تجری است، مطابق واقع بود معصیت است، این یک اصطلاح متعارفی است، گاهی تجری تلبس به مقدمات است، مرحوم شیخ قدس الله نفسه در بحث تجری یک مقدار روایاتی را آورده که تلبس به مقدمات است، این تجری اصطلاح اصولی ما نیست یا کلامی نیست، مثلاً خدای نکرده کسی بلند می شود سوار ماشین بشود رفته یک جایی برای ارتکاب یک حرام نستجیر بالله، رسید آن جا دید آن دکان بسته است، اصلاً ارتکاب حرام هم شد، خود عمل حرام را انجام نداده، تلبس به مقدمات کرده برای وصول به حرام، این هم گاهی بهش تجری گفته شده، دقت می کنید؟ من نمی دانم مراد شما از تجری کدام یکی است، تجری اصطلاحی در مقابل معصیت است، خوب دقت بکنید و لذا بعضی هایشان نوشتند که اگر تجری با معصیت جمع شد حکمش چیست، خب این تصور باطل است، تصور اصلاً باطل است، در دومی معقول است، سوار ماشین شده که برود فلان حرام را نستجیر بالله را ارتکاب بکند و رسید و ارتکاب کرد، آن سوار ماشین شدنش تجری است، ارتکاب معصیتش عصیان است، معصیت است، اما آن تجری به معنای اول با معصیت قابل جمع نیست اصلاً، چون وقتی مخالفت امر مولی می کند یعنی مطابق واقع باشد معصیت است، نباشد تجری است، اصلاً با همدیگه جمع، مقابل اند، اصلاً قابل جمع نیستند، دقت فرمودید؟ در نظر صاحب کفایه این تجری دوم با معصیت حکمش یکی است، البته این یک بحث های کلامی دارد که مربوط به عذاب و عقاب و حقیقت عقاب در روز قیامت، یک مقداری ایشان این جا، البته آن مطالب را ایشان فرمودند، حالا شاید هم عمداً اما ایشان از راه این که در هر دو ظلم علی المولی، هتک لامر المولی، از این باب، هم در تجری و هم در معصیت ظلم علی المولی، ما توضیحات حرف های ایشان و دیگران را در محل خودش عرض کردیم اصولاً عرض کردیم مسئله ظلم علی المولی این تفکر عبد و مولی است یعنی این تفکر درست نیست، با تفکر قانونی جور در نمی آید، دیگه توضیحات و ریشه های تفکر و یکی هم مسئله عقوب در روز قیامت و مسئله شفاعت و این ها را چکار بکنیم، کفایه وارد این بحث در این جا نشده لکن نزدیک این را در بحث جبر و اختیار در جلد اول متعرض شده است، علی ای حال کیف ما کان وارد این بحث ها نشویم از بحث خارج می شویم.

پرسش: مبهم ۲۰:۳۳

آیت الله مددی: آهان، این وجوب بالتبع را یکی از اشکالات معروف تعدد انشاء است یعنی اگر کسی بلند شد رفت بازار نان خرید اگر وجوب بالتبع گفتیم دو تا ثواب باید داشته باشد، یکی مال نان خریدن و یکی مقدمه را انجام دادن کما این که اگر نرفت و نان نخرید تعدد عقاب باید داشته باشد و این یکی از اشکالات است، در بحث مقدمه هم این ها را متعرض شدیم گفتیم انصافش ظواهر این طور است، ظواهر آن کسانی که قائل به تعددند ظاهرش این طور است، ظاهرش این طور است که دو تا عقاب می شود، هم امر تبعی را، احتمال هم دارد که عقاب و ثوابش مندرک می شود چون این امر تبعی است عقابش هم مندرک می شود در عقاب آن، ثوابش هم مندرک می شود.

به هر حال چون این مسائل را می گویم یک نوع اختیاراتی است که انجام شده خیلی الان روش مانور نمی توانیم بدهیم، البته الان می دانید که آقایان متاخر اصولیین ما مثل مرحوم نائینی و دیگران، آقای خوئی و دیگران اصلاً وجوب مقدمه را قائل نیستند کلاً، یک نحو وجوب عقلی می دانند که هیچ وجوب بالتبع هم ندارد، وجوب بالعرض هم ندارد، هیچی ندارد اصلاً، این لابدیت عقلی است، چرا؟ آن ها حرفشان چیست این هایی که این حرف را می زنند، می گوید این اصلاً اسم بازار رفتن را که نیاورد، گفت نان بخر، نان بخر توش نیامده که بازار برو، شما به هر نحو ممکن است تلفن بزنید تاکسی تلفنی برایتان نان بیاورد، مهم خریدن نان است، این توش نخواهی که بازار برو، ممکن است پیغمبر یک معجزه بکند نان از دکان نانوائی به خانه بیاید، مثلاً من باب مثال، این توش عنوان مقدمات نیامده، این یک نوع حکم عقلی است، این حکم عقلی نه وجوب بالتبع دارد و نه وجوب بالعرض دارد، هیچ کدامش را ندارد. این صحبتی است که این آقایان دارند و یعنی آقایان متاخر اصولی ما اصلاً سعی کردند بگویند این مسئله بار حقوقی ندارد، اصلاً کلاً بار قانونی ندارد، اصلاً نباید در بار قانونی ذکر بشود کلاً در بحث قانونی ذکر بشود و ما توضیح دادیم که اصلاً به ذهن ما طرح مسئله روشن نیست، بحث مقدمه واجب، طرح روشن را ما در محل خودش گفتیم و سرّ آن مسئله را از آن راهی که ما عرض کردیم، دیگه حالا وارد آن بحث نشویم خیلی طولانی است.

خب تا این جا مرحوم، این حرف ایشان حرف دقیقی است انصافا، البته ایشان در ایجادیات گفتند بعد در تشریعیات، در تشریعیات هم مثال کامل نیاوردند، این را من هم تکرار کردم و دیروز هم گفتم این چون واقعا امر دقیقی است، امر صحیحی است این امر، گاهی یک وجوب، یک تشریع بالعرض است، این ارزش قانونی ندارد، این اصلا قانون نیست، این وجوب نیست، بالعرض قانون نیست، یک نوع ادراک عقلی شماس است که انتزاع می کنید مثل این که انتزاع می کنید من تحت سقفم، این هیچ ارزشی ندارد، من به جای خودم محفوظ است و سقف هم به جای خودش محفوظ است، این انتزاع است، مجرد انتزاع است، بعد خواهیم گفت چون حالا بنا شد یکی دو روز دیگر هم عبارت مرحوم محقق اصفهانی را بخوانیم، بعد یک مطلبی دارد که ایشان یکمی اشکال دارد.

پرسش: با این بیانی که گفتید حرف متاخرین می شود انتزاع وجوب عقلی برای مقدمه

آیت الله مددی: نه انتزاع نمی شود، عقل لابدیت می بیند، انتزاع نمی کند، عقل اصلا

پرسش: همان وجوب تبعی است؟

آیت الله مددی: نه نه وجوب نیست، وجوب بار قانونی ندارد

پرسش: خب این هم بار قانونی ندارد

آیت الله مددی: نه اصلا می گوید یک وجوب واحد است که به هر دو تعلق گرفته، به تعبیر ایشان که انتزاع بکنیم، عرضی بدانیم،

یک حکم است، نان بخر، عقل بهت می گوید باید بازار بروی، این حکم عقل است، بازار برو، تلفن بزن، هر راهی که شد

پرسش: همان وجوب تبعی نیست؟

آیت الله مددی: نه این تبعی نیست

پرسش: خب این هم مجازی است

آیت الله مددی: نه، خب تبعی که مقابل مجازی است، این همه ما دیروز صحبت کردیم شما باز با همدیگر خلط فرمودید، مجازی با

تبعی مخالفند، نه مجازی است نه تبعی، هیچ کدام نیست، این لابدیت عقلی است، البته ما یک تصویر دیگر کردیم و توضیحات دیگر

.....

دادیم، عرض کردیم آن مقداری که آقایان مطرح کردند، البته این هم هست، ما کرارا عرض کردیم نظر آقایان بیشتر به مثل چون این ها اول اصول معالم می خواندند، معالم بحث مقدمه واجب را در الفاظ آورده، مباحث الفاظ و مباحث اوامر آورده، این ها هم اشکال کردند که این مباحث جز مباحث الفاظ نیست، من این توضیح را چند بار عرض کردم چون آقایان اصولی ما، بزرگان ما مراجعه به مصادر عامه نکردند، در مصادر عامه در بعضی هایش آن جاست اما در معظمشان بحث مقدمه واجب در یک بحث دیگری است، یک فصلی در کتب اصول عامه است به نام حکم اصلا، و تعریف حکم و اقسام حکم، در اقسام حکم وضعی و تکلیفی هست، در اقسام حکم واجب و مندوب و فلان، در اقسام حکم ترابط، مسئله ضد و این ها را در بحث حکم آوردند، در معالم ما چون در بحث اوامر آورده در ذهن آقایان آمده که در اصول این در بحث اوامر است، این نیست، اصولی که ما نوشتیم ملتزم با اصولی که متعارف دنیای اصول بوده نیست یعنی کسی که الان اصول اهل سنت را نگاه می کند حتی زیدیه، این کتاب غایة الاصول که مهم ترین و بزرگ ترین کتابشان در اصول این کتاب است آن جا هم با مثل اصول اهل سنت، یک فصلی است راجع به حکم بحث اوامر را در مباحث الفاظ آوردند، آن اصلا یک بحث دیگری است این یک بحث دیگری است، دقت فرمودید؟ و ما هم توضیحاتش را در محل خودش عرض کردیم.

حالا مرحوم آقای اصفهانی یک اشکالی به صاحب کفایه دارد، هدفش این است، اشکال ما به کل آقایان بود که انصافا در کلمات این ها انتزاعی و تبعی واضح نیست، گاهی می گویند انتزاعی مرادشان تبعی است، مرحوم اصفهانی می گوید انتزاعی یعنی عرضی، این در مقابل تبعی، ایشان توضیح داده و خوب حرفی هم هست لکن عرض کردیم ما یک مشکل کلی داریم، من یک چیز می گویم می گویم مناسب این است، آن آقا یک چیز می گوید، این ها یکم به همدیگه نمی خورد، ای کاش یک جوری بشود که کم کم به استاندارد های علمی برسیم و یکی از عواملی که عده ای از مباحث حوزوی دینی ما مثل اصول هنوز در لغت استاندارد های علمی دنیا جز علم حساب نمی شود این است، این را خوب دقت بکنید چون عرض کردم اگر خداوند توفیق بدهد یکی از کار های ما این است که این معارف حوزوی را با معیار های علم قرارش بدهیم که جنبه علمی برای خودش پیدا بکند، این کار بسیار سنگینی است،

یکیش همین اصطلاحات است یعنی می گوید شما، این آقا می گوید انتزاعی یعنی تبعی، آن آقا می گوید انتزاعی یعنی عرضی پس شد امر شخصی، این استاندارد علمی نشد، از استاندارد های علمی خارج شد لذا خوب دقت بکنید یکی از کار های مهم این است که هم اگر اصطلاحی آوردیم اصطلاح کاملاً دقیق و رسا باشد و بعد این واقعا جا بیفتد، حالا این اصطلاح ایشان قشنگ است، ایشان می گوید انتزاعی یعنی عرضی، به همین مقدار اکتفا کرده است، البته ایشان نوشته که عرضی المجعول بالعرض لا جعل له بالحقیقة، درست است لکن من به جای لا جعل له بالحقیقة گفتم یک نوع تعبیر ادبی است، عرضی قانونی نیست، حقوقی نیست، وجوب نیست اصلاً، ما انتزاع می کنیم، می گوییم امر، مثال هم نزده ایشان متأسفانه مثال نزده، البته شاید ایشان قائل، الان در ذهنم مبنای ایشان در وجوب اجزاء در ذهنم نیست که ایشان به چی قائلند، ما در وجوب اجزاء قائلیم عرضی انتزاعی، امر تعلق می گیرد به صلوة، انتزاع می کنیم که رکوع واجب است اما آقایانی که می گویند اجزاء مقدمه داخلی است به تبع آن واجب است، روشن شد؟ کسی که قائل است اجزاء مقدمی است می شود تبعی، مثل ما که قائل هستیم که کل واجب است می شود عرضی، این بحث را من دیروز هم گفتم امروز چون واقعا کار درستی است، این کاری که مرحوم آقا شیخ محمد حسین کرده انصافاً کار درستی است، عبارت ایشان قاصر بود ما توضیح دادیم چون این در فقه و برای کسی که می خواهد در قانون کار بکند کاربرد دارد، در کار های حقوقی این کاربرد دارد. ما بین عرضی و تبعی فرق بگذاریم لذا ایشان می فرماید:

فجعل انتزاعية الأحكام الوضعية

یعنی آقایان آمدند گفتند احکام وضعی مجعول است یا انتزاعی است

فی قبال مجعولیتها کما عن، ایشان نوشته منازعین، به نظرم متنازعین باید باشد، طرفین با هم نزاع می کنند

کما عن المنازعین فی المسألة، انتزاع در مقابل مجعولیت بالتبع، کلمه بالتبع از ایشان افتاده چون ممکن است مجعولیت بالاستقلال بدانند، تعجب است خود ایشان تسامح فرمودند.

فجعل انتزاعية الأحكام در مقابل مجعولیت صحیح

این مطلب بد نیست اما در کفایه، چون این شرح کفایه است، حاشیه کفایه است، اما در کفایه:

و جعل الانتزاعیّة - كما فی المتن - مساوقة للتبعیة

چون اعراب نگذاشته من اگر متن را خواندیم مساوقة یعنی مساویة للتبعیة كما فی المتن

و القول بها قولاً بالجعل

این قول اول را به جر بخوانید عطف بر انتزاعیت است، و جعل الانتزاعیة

و القول بها قولاً بالجعل، کلاهما لا یخلو عن مسامحة.

عبارت کفایه لا یخلو، روشن شد برایتان؟ ما اصلاً راه کلی را بهتان یاد دادیم، راه کلی این است که یک اصطلاحات را قشنگ

انتخاب بکنیم، سعی بشود در دنیای علم اگر می خواهیم این علم جنبه عینی بکند آن اصطلاحات مراعات بشود مثلاً در کفایه گفته

انتزاعی یعنی تبعی، این خلاف اصطلاح است لکن این اصطلاح است یعنی نمی شود با آن اشکال کرد چون می گویند شما در اصول

این طوری آن آقا برای خودش اصطلاح درست می کند و این آقا برای خودش، این یک مشکل است، جعل اصطلاح است، هنوز

استاندارد های علمیش را قبول نمی کند، روشن شد؟ پس بنابراین خوب از الان یواش یواش ذهن را آماده بکنید اگر می خواهید

کاری بشود کار این جوری است یعنی باید اصطلاحات روشن بشود و این اصطلاحات جا بیفتد چون عرض کردیم مهم در لغت، چه

لغت علمی و چه لغت عوامی مهم در لغت تفهیم و تفهم است، تفهیم یعنی بگویید من اگر این کلام را گفتم مرادم این است، خوب

دقت بکنید، دو: طرف مقابل هم این را می فهمد، این می شود تفهیم.

دو مطلب دوم، اگر طرف مقابل گفت مثلاً آب بیاور مرادش این است و می داند که من هم این معنا را می فهمم، این می شود تفهیم و

تفهم و می داند که من این معنا را می فهمم اما اگر من یک چیزی بگویم که آن آقا نمی فهمد، آن آقا یک چیزی بگوید که من نمی

فهمم، این می گوید انتزاعی یعنی مراد تبعی، آن می گوید انتزاعی مرادم عرضی است، روشن شد سر مطلب چیست؟ این که می

گوییم باید بیفتد در انتشار در یک علم نکته اش این است چون اصلاً لغت شأنش تفهیم و تفهم است، شأن تفهیم و تفهم این است،

یک نوع حالت اجتماعی است، من وقتی گفتم آب مرادم این است و می فهمم طرف مقابلم می داند مراد من این است، آن هم می فهمد که من گفتم آب یعنی این، اگر آن هم گفت آب مرادش این است و آن هم می داند که من این معنا را می فهمم، اولی تفهیم است و دومی تفهم است، قوام لغت به تفهیم و تفهم است، چه لغت عمومی باشد و عرفی باشد و چه لغت علمی باشد، لذا خوب در این ظرافت ها دقت بشود که

ثانیها أن جعل الاعتبار الشرعیة من المملکیة و الزوجیة

چون مرحوم، البته این خب یک اشکال دیگری دارد، حالا غیر از این اشکال عرضی و تبعی چون بحث ملکیت را صاحب کفایه در آخر گفته که ایشان هم دنبال، تصادفا در بحث ملکیت ایشان در این جا، فکر می کنم یک جا هم در حاشیه مکاسب ایشان است، حالا یادم رفته، اگر آقایان بعد دیدند مرحوم آقا شیخ محمد حسین خیلی مفصل وارد شده، دیگه از آن ملکیت حق سبحانه و تعالی که فوق مقولات است شروع کرده تا ملکیتی که از مقولات است تا ملکیت، می گویم از خیلی بالا شروع کرده، از بالا ملکیت را شروع کرده رسیده تا این ملکیت اعتباری و شرح مفصلی داده، دیگه ما متعرضش نمی شویم، همین الان عرض کردیم، اصولا من متعرض حرف های ایشان نمی شوم چون یکی دو تا نکته های لطیفی بود گفتیم متعرض بشویم.

علی ای حال اشکال دوم ایشان راجع به ملکیت که چرا صاحب کفایه این را جز احکام انتزاعی گرفته، اشکال ایشان وارد است لکن فعلا وارد، بعد هم وارد نمی شویم نه این که الان.

بعد مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی یک مطلبی را می گویند احتمالا و العلم عند الله، احتمالا ناظر به معاصرشان باشد مرحوم نائینی، چون به هر حال از نظر ترتیب تاریخیش هم این طور است که آقا شیخ محمد حسین شاگرد مرحوم کفایه است و چون نائینی به صاحب کفایه غالبا اشکال دارد ایشان هم سعی می کند دفاع بکند، دو سه نفر از شاگردان کفایه هستند که سعی بکنند به عناوین مختلف از مرحوم نائینی مثلا جواب بدهند، مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی، مرحوم آقاضیا است، مرحوم آقا شیخ محمد رضای اصفهانی صاحب کتاب وقایة الاذهان است و مرحوم آقا شیخ عبدالکریم حائری، حالا این اعلام را گفتیم بقیه هم که فراوان اند، این

.....
هایی که سعی می کنند غالباً، در رتبه های شاگردان این ها هم عده ای هستند که نمی خواهیم اسم ببرم و خیلی وارد این بحث نمی خواهیم بشوم.

علی ای حال مرحوم نائینی این تقسیم ثلاثی را دارد، ایشان می گوید مجعولات اعتباری قانونی سه جور است، یا ماهیات مخترعه است که مثل صلوٰه و صوم و این ها باشد یا احکام تکلیفی است یا احکام وضعی، همین تعریف مشهور، مرحوم آقای آقاشیخ محمد حسین ماهیات مخترعه را قبول ندارد، من چون این بحث ماهیات مخترعه را، چون قبل از این تعطیلات تابستان بود از کتاب مرحوم آقای خوئی خواندیم دیگه یک بار دیگه از عبارات آقای خوئی را تکرار می کنیم که دیگه عبارت آقا شیخ محمد حسین را نخوانیم، دیگه عبارت ایشان را متعرض نشویم، می بگوییم این آقا چی گفت آن آقا چی گفت خیلی هم طولانی می شود و هم دیگه از لطف کار خارج می شود.

مرحوم آقای خوئی قدس الله نفسه در این آخر بحث، در آخر بحث احکام وضعی

ثم إنه صفحة ۸۷ از این جلد سه مصباح الاصول، از این جلدی که جداگانه چاپ شده و سلسله نیست، صفحه ۸۷:

ثم إنه ذكر جماعة أن المجعولات الشرعية ثلاثة:

که الان گفتیم

قال الشهيد (ره): «الماهيات الجعلية كالصوم والصلاة لا يطلق على الفاسد إلا الحج لوجوب المضي فيه».

به خاطر وجوب مضي، البته وجوب مضي تاثیری در صدق ماهیت ندارد نکته وجوب مضي نکته دیگری است، ماهیت صدق دیگری،

بعد مرحوم آقای خوئی نوشتند و هو اول من قال بالماهيات الجعلية

الان من امروز فکر کردم در ذهنم نیامد، اگر از این دستگاه های کامپیوتری باشد، به نظرم ماهیات جعلی و مخترعه را در کتب اهل

سنت هم من دیدم اما امروز در ذهنم نیامد، الانش هم در ذهنم نیامد اما به نظرم آن ها بیشتر عنوان الماهيات المستنبطة بهش می

گویند پس ماهیات جعلیه گفته می شود، ماهیات مخترعه گفته می شود، ماهیات مستنبطه گفته می شود، مراد از ماهیات مستنبطه

یعنی ماهیتی هستند که صدق عنوانش هم احتیاجی به مراجعه ادله دارد یعنی احتیاج به اجتهاد دارد، این که چی تشکیل دهنده نماز است، کدام جزء نماز است، خود این هم اجتهاد می خواهد، چطور حکم اجتهاد می خواهد، استنباط می خواهد، این جا تشخیص موضوع هم اجتهاد می خواهد، مستنبطه یعنی این هم احتیاج به مراجعه به ادله دارد و از ادله در بیاوریم، این طور نیست که مثلاً فرض کنید مثل مثلاً فرض کنید ظرف و اناء و آب و لیوان و این جور چیز ها باشد که احتیاج به استنباط ندارد، کافی است به رجوع به عرف پس به تا اصطلاح در این جا هست، بعد که وافقه جماعه منهم المحقق النائینی.

پرسش: از این جهت که ماهیت مستنبطه هست مخترعه هم که باشد

آیت الله مددی: همان است نه، اصطلاحاً بهش می گویند، به هر حال من فکر می کنم، می گویم قبل از این که بیایم درس نگاه کردم هر چی فکر کردم یادم نیامد که در اهل سنت کجا دیدم اما فکر می کنم در عده ای از کتبشان ماهیات مستنبطه دیدم، فکر می کنم، این را هم نسبت نمی دهم. علی ای حال ماهیات مخترعه گفته می شود، ماهیات جعلیه گفته می شود، ماهیات مستنبطه هم گفته می شود

البته مرحوم آقای محقق اصفهانی از راه دیگری وارد بحث شده، من چون اشکال آقای خوئی واضح تر است سریعاً عبارت ایشان را می خوانیم.

بعد و الإنصاف أنه لا يتعقل معنى لجعل الماهيات تشريعاً

شبيه این عبارت در مرحوم آقا شیخ محمد حسین هم آمده که اصلاً ماهیت قابل جعل نیست

فانها غير قابلة للجعل التشريعي. و ذلك، لأن معنى جعل الماهية على ما ذكره هو تصور أمور متعددة مجتمعة و منضمّاً بعضها مع بعض، ثم الأمر بها بعنوان أنها شيء واحد. و مرجع هذا المعنى إلى شيئين: (الأول) تصور الأمور المتعددة كالتكبير و القيام و القراءة مثلاً بتصور واحد. (الثاني) الأمر بهذه الأمور المتعددة

بعد ایشان می فرماید:

و لا یصلح شیء منهما لأن یكون جعلاً للماهیة.

نه تصور کافی است، البته این که ایشان تصور می گویند چون ایشان مبنایشان در باب انشاء مبنای خلاف مشهور است و نه امر درست می کند و عرض کردیم انصافاً مطلبی که ایشان فرمودند و بعد هم مرحوم یعنی ایشان از استادشان مرحوم آقای اصفهانی گرفتند انصافاً معنای درستی نیست و حق هم با همان شهید اول و مرحوم نائینی است که این ماهیات جعلیه هستند و مراد از ماهیات جعلیه این که صلوٰه در عرف تدریجاً دارای یک معنایی شده است، اصلش مثلاً اگر دعا بوده تدریجاً در عرف های متعدد دارای معنایی شده، آن وقت صلوٰه در شریعت دارای یک حدود معینی می شود، مراد از ماهیت جعلیه این است، این حرف هایی که فرمودند خیلی هم روشن نیست و لذا در آن عبارت دارد یک قصه ای است، من در کتب شیعه ندیدم، در کتب سنی هاست، به نظرم در صحیح بخاری هم دیدم، حالا نسبت نمی دهم، به نظرم، یک نفر اعرابی بوده وارد می شود مسجد پیغمبر نماز بخواند، مثلاً در نماز یک چیزی می بیند، شروع می کند این چیست چرا این کار می کنی، مسلمان ها بهش اشاره می کنند ساکت ساکت، چون نماز بود، این هم تعجب بیشتر می کند می گوید من چکار کردم؟ چی گفتم؟ چی شد؟ چرا ناراحت شدید؟ کار را بدتر کرد، بعد می گوید که وقتی نماز درست شد ادبانی رسول الله یا علمنی و کان خیر معلم فقال أن صلوٰتنا هذه لا یصلح فیها شیءٌ من الکلام، إنما هو تسبیحٌ و ذکرٌ و تهجدٌ، من خصوصیاتش یادم رفته، غرض این إن صلوٰتنا هذه، آن عرب روی تصور این که مثل بقیه نمازهاست، می تواند صحبت بکند، إن صلوٰتنا می شود ماهیت جعلیه، این ماهیت جعلیه خیلی امر مهمی نیست، آن نمازی را که من قرار دادم این است، توش این حرف ها نیست آن حرفها، دیگه من متعرض کلمات مرحوم محقق اصفهانی نمی شوم، فردا یک مختصری از بقیه کلمات ایشان را می خوانیم و بعد کلام را ان شا الله تمام می کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین